



نهضت حسینی، حماسه‌ای مقدس:

مرد بزرگ، روحش صاحب حماسه است، خواه برای خودش کار کرده باشد، یا برای یک ملت و یا برای بشریت و انسانیت کار کرده باشد، و یا حتی بالاتر از انسانیت فکر کند و خودش را خدمتگزار هدفهای کلی خلقت بداند، که اسم آن را رضای خدا می‌گذارند، بدین معنی که خداوند این خلقت را آفریده و برای آن یک مسیر و هدف کلی قرار داده است، این راه، راه رضای خداست... نادرشاه افشار اگر یک حماسه در روحش وجود نمی‌داشت، نمی‌توانست افغانه را از ایران بیرون کند و نمی‌توانست هندوستان را فتح بکند، این خودش یک حماسه است. اما اینکه بعد کارش به یک مالیخولیا کشید و خودش دشمن جان ملت خودش شد، مطلب دیگری است. اسکندر، خواهناخواه در روحش یک حماسه، یک موج وجود داشته است، شاه اسماعیل همین‌طور، ناپلئون همین‌طور. اسکندر، نادرشاه و شاه اسماعیل، همه اینها یک اراده بزرگ هستند، یک همت بزرگ هستند، یک حماسه بزرگ هستند ولی حماسه مقدس نیستند. برای اینکه هر یک از اینها می‌خواهد شخصیت خودش را توسعه بدهد، می‌خواهد همه چیز را در خودش هضم کند، می‌خواهد ملتها و مملکت‌های دیگر را در مملکت خویش هضم کند... اما این حماسه‌ها، حماسه‌های مقدس شمرده نمی‌شوند... حماسه مقدس آن کسی است که روحش برای خود موج نمی‌زند. برای نژاد خود موج نمی‌زند، برای ملت خود موج نمی‌زند، برای قاره یا مملکت خود موج نمی‌زند، او اساسا چیزی را که نمی‌بیند شخص خود است، او فقط حق و حقیقت را می‌بیند و اگر خیلی کوچکش بکنیم باید بگوئیم بشریت را می‌بیند. این آیه قرآن یک آیه حماسی است: «قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشکر به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله» (سوره آل عمران آیه ۶۴). ای اهل کتاب، ای کسانی که ادعای مذهب دارید! بیایید با همدیگر یک سخن داشته باشیم، بیایید خودمان را فراموش کنیم و فقط عقیده را ببینیم، بیایید در راه یک عقیده خود را فراموش کنیم، بیایید یک سخن را ایده خودمان قرار بدهیم، «الا نعبد الا الله» «جز خدا هیچ موجودی را قابل پرستش ندانیم... پس یک جهت که این حماسه مقدس می‌شود این است که هدفش مقدس و پاک و منزه است، مثل خورشید عالمتاب است که بر همه مردم و بر همه جهانیان می‌تابد.

دومین جهت تقدس اینگونه قیامها و نهضتها این است که در شرایط خاصی که هیچکس گمان [وقوع آن را] نمی‌برد قرار گرفته‌اند، یعنی یک مرتبه در یک فضای بسیار بسیار تاریک و ظلمانی یک شعله حرکت می‌کند، شعله‌ای در یک ظلمت مطلق. فریاد عدالتی است در یک استبداد و ستم مطلق، جنبشی است در یک سکون، در حالی که همه ساکن و مرعوبند، کلام و سخنی است در یک خاموشی مرگبار. به عنوان مثال نمرودی پیدا می‌شود که یک مرد باقی نمی‌گذارد و در همین زمان نهضت مقدس ابراهیم صورت می‌گیرد «ان ابراهیم کان امه قانتا» (سوره نحل، آیه ۱۲۰) ... سومین جهت تقدس نهضت حسینی این است که در آن یک رشد و بینش نیرومند وجود دارد. یعنی این قیام و حماسه از آن جهت مقدس است که قیام کننده چیزی را می‌بیند که دیگران نمی‌بینند، همان مثل معروف، آنچه را که دیگران در آینه نمی‌بینند او در خشت خام می‌بیند. اثر کار خودش را می‌بیند، منطقی دارد مافوق منطق افراد عادی، مافوق منطق عقلایی که در اجتماع هستند. ابن عباس، ابن‌حنفیه، ابن‌عمر و عده زیادی در کمال خلوص نیت، حسین بن علی (علیهما السلام) را از رفتن به کربلا نهي می‌کردند، آنها روی منطق خودشان حق داشتند، ولی حسین (علیهما السلام) چیزی را می‌دید که آنها نمی‌دیدند. نه آنها به اندازه حسین بن علی (علیهما السلام) خطر را احساس می‌کردند و نه می‌توانستند بفهمند که چنین قیامی در آینده چه آثار بزرگی دارد. اما او بطور واضح می‌دید. چندین بار گفت: به خدا قسم اینها مرا خواهند کشت، و به خدا قسم که با کشته شدن من، اوضاع اینها زیور و خواهد شد. این بینش قوی اوست. حسین بن علی علیه‌السلام یک روح بزرگ و یک روح مقدس است. اساسا روح که بزرگ شد، تن به زحمت می‌افتد، و روح که کوچک شد، تن آسایش پیدا می‌کند

(برگرفته از کتاب حماسه حسینی جلد اول - متفکر شهید استاد مرتضی مطهری)

آیا تاریخچه عاشورا فقط یک صفحه تاریک و جنایت بار دارد؟ آیا فقط رثاء است؟ فقط مصیبت است و چیز دیگری نیست؟ اشتباه ما همین است. این تاریخچه یک صفحه دیگر هم دارد که قهرمان آن صفحه، دیگر پسر معاویه نیست، پسر زیاد ابن ابیه نیست، پسر سعد ابن ابی وقاص نیست شمر نیست؛ بلکه در آنجا، قهرمان امام حسین علیه السلام است. در آن صفحه، دیگر جنایت نیست، تراژدی نیست، بلکه حماسه است، افتخار و نورانیت است، تجلی حقیقت و انسانیت است، تجلی حق پرستی است. آن صفحه را که نگاه کنیم، می‌گوئیم بشریت حق دارد به خودش ببالد. اما وقتی صفحه سیاهش را مطالعه می‌کنیم می‌بینیم که بشریت سر افکنده است و خودش را مصداق آن آیه می‌بیند که می‌فرماید: «قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدرس لک»؛ ملائکه گفتند پروردگارا! آیا کسانی را خواهی گماشت که در زمین فساد کنند و خونها بریزند و حال آنکه ما خود، تو را تسبیح و تقدیس می‌کنیم؟ (سوره بقره، آیه ۳۰) مسلما جبرئیل در مقابل اعلام خدا که فرمود: «انی جاعل فی الارض خلیفه»؛ من در زمین جانشینی خواهم گماشت. (سوره بقره، آیه ۳۰) سؤالی نمی‌کند، بلکه آن دسته از فرشتگان که فقط صفحه سیاه بشریت را می‌دیدند و صفحه دیگر آن را نمی‌دیدند، از خدا این سؤال را می‌کردند که آیا می‌خواهی کسانی را در زمین قرار دهی که فساد کنند و خونها بریزند؟ و خدا در جواب آنها فرمود: «انی اعلم ما لا تعلمون»؛ من می‌دانم چیزی را که شما نمی‌دانید. (سوره بقره، آیه ۳۰) آن صفحه، صفحه ای است که ملک اعتراض می‌کند، بشر سرافکنده است و این صفحه، صفحه ای است که بشریت به آن افتخار می‌کند. چرا باید حادثه کربلا را همیشه از نظر صفحه سیاهش مطالعه کنیم؟ و چرا باید همیشه جنایتهای کربلا گفته شود؟ چرا همیشه باید حسین بن علی علیه السلام از آن جنبه ای که مورد جنایت جانباين است مورد مطالعه ما قرار بگیرد؟ چرا شعراهائی که به نام حسین بن علی می‌دهیم و می‌نویسیم، از صفحه تاریک عاشورا گرفته شود؟ چرا ما صفحه نورانی این داستان را کمتر مطالعه می‌کنیم، در حالی که جنبه حماسی این داستان صد برابر بر جنبه جنائی آن می‌چربد. و نورانیت این حادثه بر تاریکی آن خیلی می‌چربد. پس باید اعتراف کنیم که یکی از کسانی که بر حسین بن علی جنایت می‌کنند، ما هستیم که از این تاریخچه فقط یک صفحه اش را می‌خوانیم، و صفحه دیگرش را نمی‌خوانیم. جنایت کاران بر امام حسین آنهایی هستند که این تاریخچه را از نظر هدف منحرف کرده و میکنند. حسین علیه السلام را یک روز کشتند و سر او را از بدن جدا کردند، اما حسین علیه السلام که فقط این تن نیست، حسین علیه السلام که مثل من و شما نیست، حسین علیه السلام یک مکتب است و بعد از مرگش زنده تر می‌شود. دستگاه بنی امیه خیال کرد که حسین علیه السلام را کشت و تمام شد، ولی بعد فهمید که مرده حسین علیه السلام از زنده حسین علیه السلام مزاحمتر است، تربت حسین علیه السلام کعبه صاحب‌الان است.



حضرت زینب علیها سلام هم به یزید همین را گفت. گفت اشتباه کردی: «کد کیدک و اسع سعیک، ناصب جهدک فوالله لا تمحو ذکرا، و لا تمیت و حینا»؛ هر نقشه ای که داری بکار ببر ولی مطمئن باش تو نمی‌توانی برادر مرا بکشی و بمیرانی، برادر من زندگیش طور دیگر است، او نمرده، بلکه زنده تر شد. (بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۵ و اللهوف، ص ۷۷) در آن وقت مرثیه گوها مثل مرثیه گوهایی حالا نبودند. "کمیت اسدی" مرثیه گو بود، "دعبل خزائی" مرثیه گو بود، همان دعبل خزائی که گفت پنجاه سال است که من دار خودم را بدوش کشیده ام. او طوری مرثیه می‌گفت که تخت خلفای اموی و بنی عباس را متزلزل می‌کرد. یک قصیده که می‌گفت دنیا را متزلزل می‌کرد، ولی با تاریخچه حسین، با نام حسین، با مرثیه حسین. دیدند عجب! قبر حسین هم مصیبتی برای ما شده است، تصمیم گرفتند که قبرش را از بین ببرند، قبرش را خراب کردند، تمام آثار آن را محو کردند، پستی و بلندیهای زمین را یکسان کردند، به محل قبر آب انداختند بطوریکه احدی در آن سرزمین نفهمد که قبر حسین در کدام نقطه بوده است، اما مگر شد؟ حتی روی آوردن مردم به آن بیشتر هم شد. غافلان بدانند نمی‌شود کاری کرد که نام حسین علیه السلام فراموش شود.



نقش ولایت پذیری در دفاع مقدس...

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های رزمندگان ما در دوران دفاع مقدس، ولایت پذیری بود. آنان دریافته بودند که ولایت، حیات طیبه است؛ حیاتی که با درک و اطاعت ولایت نصیب انسان می‌شود و نسیم دل‌انگیز این حیات از آیات شریف قرآنی، روح و جان آن‌ها را نوازش می‌داد، زیرا قرآن می‌فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ**. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، ندای دعوت خدا و رسولش را اجابت کنید، زیرا شما را زنده می‌کند. این رمز پنهانی است که رزمندگان ما در طول دوران مبارزه و بعد از آن به حقیقت آن واقف شدند و هویت و عزت و سعادت دنیا و آخرت خود را در حیات ولایتی یافتند و بدان اعتقاد راسخ پیدا کردند. هر که کوی ولایت را زیارت کند، ثواب اعمال او بیش از آن است که قابل تصور باشد.

در این جا برای نمونه می‌توان مالک اشتر را مثال زد که مولای متقیان علی‌علیه السلام در وصف او می‌فرماید: **«فَاسْعَمُوا لَهُ وَ اطِيعُوا أَمْرَهُ فِيمَا طَابِقَ الْحَقَّ فَإِنَّهُ سَيْفٌ مِّنْ سَيُوفِ اللَّهِ لَا كَلِيلَ الظُّلْمَةِ وَ لَا نَابِيَّ الضَّرْبِيَّةِ فَإِنَّ أَمْرَكُمْ إِن تَقَرَّرُوا وَ أَن أَمْرَكُمْ إِن تَقِيمُوا فَإِنَّهُ لَا يَقْدَمُ وَ لَا يَجْزِمُ وَ لَا يُوْخَّرُ وَ لَا يَقْدَمُ أَلَا عَن أَمْرِي»** پس سخنش (مالک اشتر) را بشنوید و امر و فرمانش را در آنچه مطابق حق است پیرو باشید، زیرا او شمشیری است از شمشیرهای خدا که تیزی آن کند نمی‌شود و ضربه آن بی اثر نمی‌گردد. پس اگر شما را امر کند که به سوی دشمن بروید، روانه گردید و اگر فرمان دهد که نروید، بمانید که او در هر کاری پیش نمی‌افتد و بر نمی‌گردد و رو بر نمی‌گرداند و جلو نمی‌رود؛ مگر به دستور من. همان طوری که ملاحظه می‌شود، همه آوازه و عظمتی که مالک اشتر دارد، برای اطاعت صادقانه و عشق به مقام ولایت امیرمؤمنان علی‌علیه السلام است. بنابراین، ولایت، سلطه نیست، بلکه مربی است. ولایت چیزی از انسان نمی‌ستاند، بلکه همه چیز به انسان می‌دهد. ولایت، انسان را تعریف می‌کند و به او حریت و آزادی و صلاحیت می‌بخشد. ولایت، در واقع حق‌مداری است و جویندگان حق را هدایت می‌کند. ولایت، پرتوی از حکومت خدا بر روی زمین است و در پرتو آن، خدا مداری و عدالت خواهی تحقق پیدا می‌کند. ولایت، روحیه ستیز با دشمنان را در انسان می‌دمد و عزت اجتماعی و سیاسی کشور را تضمین می‌کند. اینک درس اطاعت پذیری از قیام ولایت را از رزمندگان اسلام می‌آموزیم تا دریابیم که چگونه ولایت به صورت جوهر مقاومت و ایثار در حماسه رزمندگان ما درخشیده است.

شهید مهدی باکری در وصیت نامه خود می‌نویسد: «سلام بر روح خدا، نجات دهنده ما از عصر حاضر؛ عصر ظلم و ستم، عصر کفر و الحاد، عصر مظلومیت اسلام و پیروان واقعی‌اش. عزیزانم! اگر شبانه روز شکر گذار خدا باشیم که نعمت اسلام و امام را به ما عنایت فرموده، باز کم است. آگاه باشیم که سرباز راستین و صادق این نعمت شویم. خطر وسوسه‌های درونی و دنیا فریبی را بشناسیم و برحذر باشیم که صدق نیت و خلوص عمل، تنها چاره ساز ما است... بایستی محتوای فرامین امام را درک و عمل کنیم تا بلکه قدری از تکلیف خود را در شکر گذاری به جا آورده باشیم. وصیت من به مادر و خواهران و برادران و اهل فامیل: بدانید اسلام تنها راه نجات و سعادت ماست؛ همیشه به یاد خدا باشید و فرامین خدا را عمل کنید و از ته قلب پشتیبان و مقلد امام باشید.»

شهید حاج حسین خرازی در مورد ولایت امام خمینی می‌گوید: «کاری به خط و خط بازی‌ها نداشته باشید؛ ببینید امام چه می‌گوید، مسیر امام کدام است، اگر قبول داریم که امام ولی فقیه هستند که مسلماً هستند، پس ما باید با او باشیم؛ هر چه گفت، همان را بپذیریم؛ هر که را انتخاب کرد، همان را قبول کنیم. اگر نماینده‌ای را برای منطقه‌ای برگزید، مطیع نماینده او باشیم. اگر کسی مسؤولیتی دارد، از برکت خون شهدا دارد؛ از وجود نازنین امام دارد؛ ما درباره سیاست باید به او اقتدا کنیم.»

کلام امام...

صحیفه امام جلد هفتم صفحه ۴۵۶ و ۴۵۷ :

اگر شما دیدید این جمعیت‌هایی که الان مشغول فعالیت هستند، جمهوری که می‌گویند "جمهوری" می‌گویند یا جمهور دموکراتیک می‌گویند یا جمهوری دموکراتیک اسلامی. اگر این‌ها جمهوری گفتند، این همان معنایی است که دشمن‌های ما می‌خواهند، دشمن‌های ما از جمهوری نمی‌ترسند، از اسلام می‌ترسند، از جمهوری صدمه ندیدند از اسلام صدمه دیدند. دشمن ما فقط محمد رضا خان نبود. هر کس مسیرش مسیر اسلام نباشد دشمن ماست، با هر اسم که می‌خواهد باشد. **هر کس جمهوری بدون اسلام را بخواند دشمن ماست** برای اینکه دشمن اسلام است. هر کس پهلوی جمهوری اسلامی "دموکراتیک" بگذارد، این دشمن ماست. هر کس جمهور دموکراتیک بگوید این دشمن ماست، برای این که اسلام را نمی‌خواهد ما اسلام می‌خواهیم. ما این همه فداکاری کردیم... برای این بود که اسلام را می‌خواستند.

امام و برخورد با مخالفان...

پس از انقلاب ایران به فرمان سید روح‌الله خمینی، برای محاکمه مقامات نظام شاهنشاهی پهلوی، صادق خلخالی به عنوان حاکم شرع دادگاههای انقلاب منصوب شد. سید روح‌الله خمینی در یک سخنرانی دو روز پس از انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی - که طی آن آیت الله بهشتی و ۷۲ تن دیگر از وزرا، نمایندگان و شخصیت‌های برجسته نظام جمهوری اسلامی ایران به قتل رسیدند- در تاریخ ۹/۴/۱۳۶۰ چنین گفت: من یک کلمه به برادران دادگاه و کسانی که رئیس زندان هستند و اشخاصی که زندانبان هستند می‌گویم و آن اینکه اینطور نباشد که یک جنایتی واقع شد، اینها آرامش خودشان را از دست بدهند و خدای ناخواسته با زندانبانی که الان هستند، ولو این زندانبان از همین گروه‌های فاسد باشند، با خشونت غیر انسانی عمل کنند. با آرامش و با احترام عمل کنند. لکن دادگاهها احکام را با دقت بررسی کنند، آنها را بر محکمه‌ها نشانند و از شان استفسار کنند. با قاطعیت هر چه باید بکنند، عمل کنند، لکن این طور نباشد که حالا از باب اینکه یک دسته از ما به وسیله همین گروه‌ها از بین رفته، حالا ما در حبس با اشخاصی که محبوس هستند خدای ناخواسته به خلاف موازین اسلام رفتار کنند و من می‌دانم نمی‌کنند، گرچه آنهایی که باید به شما تهمت بزنند، تهمت را می‌زنند. وی در توجیه اعدام زندانبان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ طی نامه‌ای چنین نوشت: از آنجا که منافقین خان به هیچ وجه به اسلام معتقد نبوده و هر چه می‌گویند از روی حيله و نفاق آنهاست و به اقرار سران آنها از اسلام ارتداد پیدا کرده‌اند، با توجه به محارب بودن آنها و جنگ کلاسیک آنها در شمال و غرب و جنوب کشور با همکاری‌های حزب بعث عراق و نیز جاسوسی آنها برای صدام علیه ملت مسلمان ما و با توجه به ارتباط آنان با استخبار جهانی و ضربات ناجوانمردانه آنان از ابتدای تشکیل نظام جمهوری اسلامی تاکنون، کسانی که در زندان‌های سراسر کشور بر سر موضع نفاق خود پافشاری کرده و می‌کنند، محارب و محکوم به اعدام می‌باشند.



رسول اکرم (صل الله علیه واله) می‌فرمایند:

طوبی لمن ادرك قائم اهل بیتی و هو مقتد به قبل قیامه، یتولی ولیه و یتبرا من عدوه و یتولی الائمة الهادیه من قبله، اولئک رفقاء و ذوو ودی و مودتی و اکرم امتی علی .
خوشا به حال کسی که قائم اهل بیت مرا درک کند و پیش از قیامش به او اقتدار نماید. دوست اورادوست بدارد و از دشمن وی بیزاری جوید و ولایت امامان هدایتگر پیش از او را نیز بپذیرد. اینان دوستان من و مورد علاقه و محبت من و گرامیترین امت من در نزد من هستند.
بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۹، غیبت طوسی

پایگاه مقاومت بسیج شهید مطهری

